بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 20 آذر 1396.

عرض ما این بود که روی ادله اصول مرخّصه به نظر می رسد اطراف علم اجمالی را بگیرد و مشکلی نداشته باشد. بیاناتی که شهید صدر و استاد ما آقای حائری مطرح فرمودند تام نباشد. اینجا من یک نکته ای را تذکر دهم که آنروز بعضی از دوستان یکی از اشکالاتی که ما مطرح میکردیم این بود که شهید صدر می فرمایند که احکام ظاهریه به ملاک تزاحم اغراض واقعی هست و روح احکام ظاهری تقدیم یکی از اغراض واقعی بر غرض واقعی دیگر در مقام تزاحم هست. ما عرض می کردیم که اگر شما و در ادامه این نتیجه را می گرفتند که در بحث علم اجمالی ما دو جور تزاحم داریم. یک تزاحم بین غرض الزامی محتمل و غرض ترخیصی و یک تزاحم بین غرض الزامی مقطوع با غرض ترخیصی. آن چیزی که ادله ترخیصیه ناظر به آن هست حل تزاحم اول است نه حل تزاحم دوم. این بیان شهید صدر. که ما عرض می کردیم که اگر شما مفروض گرفتید که ادله ترخیصیه موارد علم اجمالی را شامل می شود یعنی هر طرف از موارد علم اجمالی آن محتمل الالزام هست. می گویید این محتمل الالزام که اطراف علم اجمالی هستند داخل در رفع ما لا یعلمون هست. معنایش این است که این الزام احتمالی در درجه ای از اهمیت نیست که شارع به خاطر او الزام ظاهری جعل کرده باشد. ما می گفتیم ان الزام احتمالی می تواند همان الزام قطعی باشد می تواند الزام قطعی نباشد. یعنی اینکه ما در هر دو طرف احتمال الزام می دهیم هم به خاطر این است که محتمل است متعلّق علم اجمالی ما باشد هم ذاتا هم احتمال الزام در موردش می رود. چرا شما آن صرفا احتمالی که ذاتا در شیء هست را ملاحظه می کنید. نه این دلیل می گوید که الزام احتمالی در هر طرف درجه ای از اهمیت ندارد. ولو الزام احتمالی اش ناشی از علم اجمالی باشد. بنابراین این الزام احتمالی ای که ناشی از علم اجمالی باشد همان الزام مقطوع است. که از یک جهت متعلّق احتمال است و از یک جهت متعلّق علم است. این اشکال ما بود. این اشکال غیر از اشکالی است که شهید صدر مطرح می کند. بیان شهید صدر که حالا ملاحظه فرمایید می خواهد بگوید که بین این دو تا الزام ملازمه وجود د ارد. دو تا تزاحم. یعنی می خواهدبگوید که چون نسبتشان واحد هست و ملازمه قائل هست که اگرما به لحاظ مرتبه اول از تزاحم مصلحت الزامیه محتمل اگر اهمیت نداشت مصلحت الزامیه مقطوع هم اهمیت نداشته باشد.

سؤال:

پاسخ: اصلا اشکالی را که طرح می کند اشکال دیگر است. اشکالی که طرح می کند و در مقام پاسخگویی آن بر می آید

نه حتی در موارد علم اجمالی هم

می گوید که بین اجرای برائت در شک بدوی با اجرای برائت در اطراف علم ملازمه است. آن که مفصل

جواب می دهد اصلا می گوید که اشکالش اشکال ما نیست که جواب می دهد. بعضی از دوستان می گوید که این همان اشکالی است که ایشان در مقام جواب هست نه آن اشکال ربطی به بحث ما ندارد. آن بحث ملازمه در بین دو تا مقام است.

بین موارد شک بدوی و مواد اطراف علم اجمالی به اعتبار اینکه یک غرض الزامی مقطوع وجود دارد. این یک نوع ملازمه می خواهد قائل شود و بایک بیانی و بعد پاسخ می دهد که ملازمه نیست و آن بیانات که ما اصلا وارد آن بحثش نشدیم. آن بحث اصلا ربطی به بحث ما ندارد. آن یک بحث دیگر است و ما در یک زاویه دیگری بحث را مطرح کردیم. خب این یک تذکری در بحث سابق.

سؤال:

پاسخ: نه بحث تعدد حیث نیست. بحث ما این است که همان غرض واقعی محتمل همان غرض واقعی مقطوع است. اگر غرض واقعی محتمل درجه ای از اهمیت نداشته باشد غرض واقعی مقطوع هم همان است چیز دیگری که نیست

سؤال:

پاسخ: حالا صبر کنید نکته بگویم

اما ما یک بحثی ابتدائا مطرح کردیم یک بیان دیگری می خواستیم بگوییم که مثلا رفع ما لا یعلمون فقط ناظر به آن عنوان از حیث آن عنوان خاص. به ذهنم رسید که این بیانی که ما عرض میکردیم این در مورد رفع ما لا یعلمون ممکن است همین جور باشد ولی در مورد کلّ شیءٍ حلال حتی تعرف انّه حرامٌ آن نمی آید. کل شیءٍ مصداق کل شیء آن شیء خارجی است. این شیء خارجی آن خمر واقعی تا وقتی که علم تفصیلی به حرمتش نداشته باشید حرام نیست. این می گوید که آن خمر واقعی برای اینکه حرام شود باید علم تفصیلی به آن داشته باشید تا حرمت فعلی چیز شود. رفع ما لا یعلمون عنوان ما لا یعلمون را ما ملاحظه کرده بودیم و گفتیم آن شیء خارجی از یک حیث ممکن است ما لا یعلمون باشد و از یک حیث یعلمون باشد از این صحبت ها. ولی وقتی بحث را بردیم روی خود آن شیء خارجی. کل شیءٍ یعنی هذا الخمر هذا الخمر هذا الخمر. بحث این است که آن خمر واقعیه این برای اینکه حرمتش فعلی بشود باشد علم تفصیلی داشته باشد حتی یعلم مفروض این است که مراد علم تفصیلی است. خب معنایش این است که شرط فعلیّـت حکم واقعی علم تفصیلی است. بنابراین در موارد علم اجمالی این شرط نیست بنابراین برائت جاری است حکم واقعی فعلی نیست دیگر. آن بیانی که ما می گفتیم موضوع ما عناوین بوجوده الواقعی باشند. ما آنجا بحث ما لا لعیمون عنوانی هست که از خارج بر خارج منطبق هست بما انه ما لا یعلمون که ما می گفتیم فرق است ممکن است همین خارج از حیث یک عنوان ما لا یعلمون باشد از حیث یک عنوان دیگر ما لا یعلمون نباشد. ولی توسیط عناوین و آن بحث هایی که مطرح می کردیم در مورد ما لا یعلمون ممکن است پیاده اش کنیم. ولی کلّ شیءٍ مصداق شیء چیست؟ مصداق شیء اشیاء خارجی است. اشیاء خارجی می گوییم هذا الخمر الواقعی این خمر واقعی تا وقتی که علم تفصیلی پیدا نکرده باشید به حرمت آن حلال است

سؤال:

پاسخ: نه نیاز بعینه نیست. نه کلّ شیء مشکوک نیست. آن چیزی که اخذ شده است می گوید که آن شیء خارجی تا وقتی که علم پیدا نکردید چیز است. یعنی کلّ شیءٍ غیر معلوم تفصیلی نباشد ولو به جهت یعنی این

سؤال:

پاسخ: نه چیزش این است یعنی در واقع می گوید این شیء خارجی یعنی موضوع ما اشیاء خارجیه است. این شیئ خارجی تا وقتی که عنوان تفصیلی حرمت متوجه اش نشده باشد حلال است. این شیء خارجی باید عنوان تفصیلی حرمت رویش بیاید تا

سؤال:

پاسخ: یعنی توسیط علم تفصیلی باید بشود. در موارد علم اجمالی که توسیط علم تفصیلی نشده است.

نه جنبه نفیی قضیه است نه جنبه اثباتی. یعنی می خواهیم بگوییم که آن شیء خارجی تا وقتی که یک عنوان تفصیلی برایش عارض نشود که حرمت را بیاورد، حلال است. خب در موارد علم اجمالی این صدق می کند دیگر. این است که من تصور می کنم حالا در مورد رفع ما لا یعلمون حالا آن هم یک ان قلت و قلت هایی روی بیان ما هست دیگر نمی خواهم وارد آن تفصیل آن شوم ولی در عرض کنم خدمت شما که کل شیءٍ لک حلال حتی تعرف انه حرامٌ ظاهرش این است که موارد علم اجمالی را می گیرد. دیگر بعینه نمی خواهد. حالا بعینه که روشن تر است و امثال اینها.

حتی تعلمی که ظاهرش این است که خود آن شیء باید معلوم شود. ما در موارد علم اجمالی نمی توانیم بگوییم آن شیء خارجی معلوم است. ظاهر معلومیت ولو یک نحوه علمی به خارج تعلق گرفته است. یک مدل علم ولی نمی توانیم بگوییم که آیا ما می توانیم بگوییم این شیء

اشاره حسیه کنیم به این شیئی که روبه روی ما هست که بگوییم این شیء می دانم حرام است خب نمی توانم بگویم. ظاهر این شیئ این است که آن چیز هایی که مشار الیه به حسی هستند و در خارج تعلق دارند به عناوین نیست معنونات است. این معنونات می گوییم تا وقتی که علم تفصیلی به آنها حاصل نشده باشد حرمت بالفعل در حقشان نیست و ظاهرا حلال است. موارد علم اجمالی را می گیرد. خب حالا بعینه باشد که روشن تر. حالا در مورد بعینه هم بعدا یک مقداری بیشتر صحبت می کنیم. خب حالا اینجا نکته ای عرض کنم این بحث هایی که شهید صدر مطرح فرموده بودند و آقای حائری هم دنبال فرموده بودند و بیاناتی بیان فرموده بودند اینها را خب روی مبنای شهید صدر هست در مورد جمع بین حکم ظاهری و واقعی که ملاک حکم ظاهری همان ملاکات واقعی هست. حکم ظاهری خودش ملاک مستقل ندارد. اما گار ما گفتیم که الزام ندارد که حکم ظاهری ملاکش همان حکم واقعی باشد. ممکن است حکم ظاهری ملاکش خود در نفس حکم باشد به این معنا که ممکن است مفسده الزام باعث شود که آن الزام واقعی در مقام ظاهر اثر نکند آن مفسده الزام جلو تأثیر مصلحت الزام واقعی را بگیرد. یا بفرمایید مصلحت نفس ترخیص جلوی آن مصلحت الزام واقعی محتمل یا مقطوع را بگیرد و حکم ظاهری به ترخیص جعل شود. خب این ما می گوییم ممکن است اینگونه باشد. نه اینکه حتما این جور هست ها. خب اینجا اگر به این نحو بخواهیم مشی کنیم، مدل بحث دیگر تغییر می کند دیگر. بحث این است که می گوییم وقتی شارع گفته است که اطراف علم اجمالی که محتمل هست، این احتمال اطلاقش اقتضا میکند که در موارد محتمل آن مفسده الزام حتی در موارد علم اجمالی هم با مصلحت الزام واقعی بر مصلحت الزام واقعی مقدم باشد. یا مصلحت ترخیص بر آن،

آن حیثی و اینها در جایی هست که در واقع ما می خواستیم بگوییم که آن مصلحت الزام واقعی نیست. آن بیاناتی که آقای حائری هم در مورد الزام مطرح می فرمودند روی آن سبک مشیی که آقای صدر مشی کرده بودند ظاهرا هست. ولی اگر ما آن سبک مشی را نپذیریم، آن هم بحث را باید به آن سبک دنبال نکرد. خود آقای حائری اینجا یک حاشیه ای دارند این حاشیه حالا من مطلب حاشیه ایشان را بگویم به یک تناسب آقای صدر می گویند که ان قلت و قلت ها را که مطرح می کنند می گویند که اگر ما در همان بحثی که در بعد دارند می گویند بین دو مقام تزاحم آیا ملازمه هست یان یستد ر مقام پاسخگویی اش که بر می آیند می گویند که یک مبنا آقای خویی دارد که مصلحت احکام ظاهری را در نفس احکام ظاهری می داند این یک بحث دارد و یک مبنا هم مبنایی هست که ما داریم که مصلحت احکام ظاهریه در واقع است. خودشان مصلحت ملاک جداگانه ای غیر از ملاکات واقعیه ندارد. خب آقای حائری در حاشیه اینجا اشاره می فرمایند اینکه ما بگوییم احکام ظاهریه خودشان ملاک ندارند که در واقع همان سببیت همان است دیگر. کسی که قائل به این هست که احکام ظاهریه ملاک دارد در واقع به نوعی سببیت قائل هست. خب این سببیتی که ما می خواهیم بگوییم وجود ندارد که شهید صدر در واقع می خواهد بگوید که خود حکم ظاهری ملاک ندارد آن ملاک در واقع هست. بنابراین سبب بودن حکم ظاهری برای ملاک را نفی می کنیم اینجا مشکلش ثبوتی است یا اثباتی است. یک موقعی ما می گوییم اصلا مصلحت سببیت مشکل ثبوتی دارد با او نمی شود بین حکم ظاهری و حکم واقعی جمع کرد. آن را ما می گوییم که نه، مشکلش این است که خلاف ظاهر ادله است. ظاهر ادله احکام ظاهریه این است که مصلحت واقعیه را ملاحظه کرده است. مصلحت ظاهریه را ملاحظه نکرده است. ایشان می فرمایند که در دوره ای که ما بودیم خدمت مرحوم آقای صدر آقای صدر مشکل سببیت را مشکل استظهاری می دانستند. سببیت را مشکل استظهاری می دانستند. می گفتند خلاف ظاهر است و الا ثبوتا می گفتند که اشکالی ندارد. ولی در دوره بعدی مشکل ثبوتی مطرح فرموده اند. بعد هم ارجاع داده اند به جلد دوم مباحث الاصول من یک مقداری گشتم احتمال دادم که ایشان آن مشکل دوره متأخر را در همین مباحث الاصول در حاشیه ای جایی مطرح کرده باشند. یک مقداری تورّق کردم ندیدم در مباحث الاصول. علی القاعده شاید در بحوث آقای هاشمی یا سایر تقریرات آقای هاشمی بتوانیم آن را پیدا کنیم. ببینیم که ایشان خودشان پذیرفته اند آن مشکل ثبوتی را که شهید صدر در دوره متأخر به آن قائل شده است یا خیر. ولی حالا ایشان این جوری مطرح می فرمایند که اگر ما مشکل را ثبوتی بدانیم خب یک حرف است. ولی اگر مشکل اثباتی باشد و بگوییم سببیت خلاف ظاهر دلیل هست آن که خلاف ظاهر دلیل هست سببیت محضه است. آن این است که اصلا به واقع کار نداشته باشیم. اما اینکه به واقع کار داشته باشیم ولی ملاک (حالا به تعبیر من) ملاک مفسده الزام یا مصلحت در ترخیص را هم در حساب وارد کنیم آن خلاف ظاهر ادله نیست. بنابراین ممکن است ما در واقع بگوییم که احکام ظاهریه ناشی از تزاحم ملاکات هست. چه این ملاکات در واقع باشند چه این ملاکات در ظاهر باشند. ملاکات واقعی موجود است ولی گاهی اوقات نفس ملاکات واقعیه منشأ ترخیص می شود به دلیل اینکه ترخیص واقعیه اهم است گاهی اوقات خود آن ترخیص واقعیه اهم نیست ترخیص واقعیه ممکن است اهمیت نداشته باشد ولی چون مفسده الزام خودش اهمیت دارد مجموع مفسده الزام و مصلحت ترخیص واقعی این مجموعه می چربد بر آن مصلحت الزام واقعیه. یعنی ما باید در محاسبات ملاکی که در نفس حکم ظاهری هم هست داخل کنیم. تمام الملاک نیست ولی به عنوان جزء الملاک آن مصالحی که در احکام ظاهریه هست که مثلا مفسده الزام یا مصلحت ترخیص امثال اینها آنها را هم در محاسبه داخل کنیم. ایشان می گوید که این خلاف ظاهر نیست و امثال اینها. من فکر می کنم که اگر ایشان این مطلب را مشکل را مشکل اثباتی ببینند که عملا مشکل اثباتی را هم می گویند که در جایی که مصلحت در حکم ظاهری جزء الملاک هست، این مشکل اثباتی هم وجود ندارد، باید مدل بحث یک مقداری تغییر می کرد. ایشان در اوقع بحث هایی که سابق مطرح کرده اند یا باید حالا می گوییم من کلام ایشان را پیدا نکردم که ایشان مشکل ثبوتی شهید صدر را در سببیت پذیرفته است یا خیر تا مشکل شهید صدر در سببیت چیست آن را پیدا نکردم این است که این بحث را نفهمیدم مبنای ایشان در سببیت آقای حائری مبنایشان چیست. نهایتا سببیت را مشکل ثبوتی برایش قائل هستند یا مشکل استظهاری قائل هستند اگر به هر حال اگر مشکل استظهاری باشد در سببیت به نظر می رسد که یک مقداری نحوه بحث را باید تغییر داد. روی مشکل اثباتی باید بحث را دنبال کرد. تصور من این است که بحث های ایشان روی مبنای شهید صدر دنبال شده است نه روی مبنایی که خود ایشان احتمالا قائل باشند.

سؤال:

پاسخ: نمی دانم مشکل ثبوتی اش چیست. ایشان می گوید که شهید صدر در دوره متأخر می فرمایند قائل به مشکل ثبوتی هستند. می گویم در آدرس به مباحث الاصول ارجاع داده اند من در مباحث الاصول پیدا نکردم. در بحوث باید مراجعه کرد که در دوره متأخر ایشان مشکل ثبوتی ای که در سببیت می بینند چیست. این اجمالی از بحث های اینجا.

خلاصه کلام این است که اگر ما قائل به این شویم که حکم ظاهری می تواند و محتمل است به جهت مفسده حکم ظاهری ترخیصی به خاطر این باشد که مفسده الزام در مقام ظاهر خیلی زیاد است. یا مصلحت ترخیص در مقام ظاهر و در ظرف شک خیلی زیاد است خب اطلاق قضیه اقتضا می کند که این مفسده الزام که خیلی زیاد است در موارد علم اجمالی هم بگیرد. چون فرض این است که موارد علم اجمالی عنوان مشکوک بر آنها صدق می کند هر دو طرف. هم اگر بگوییم ملاک بهخ اطر مفسده الزام است مفسده الزام این موارد هم هست. این مفسده الزام این مقدار اهمیت است که آن مصلحت الزام واقعی را از فعلیت می اندازد. از تأثیر می اندازد حالا آن مصلحت الزام محتمل باشد یا قطعی باشد هر چه می خواهد باشد اطلاق دلیل اقتضا می کند که این مفسده الزام همه این موارد را از اثر بیاندازد. همچنین اگر حالا مصلحت ترخیص هم بگوییم همین جور است. و این فرق دارد به نظرم نه بیانات شهید صدر می آید نه

سؤال:

پاسخ: چون حیثی بودن جنبه سالبیت بود. یعنی مثلا حیثی که آقای حائری مطرح می فرمودند این بود که می فرمودند که احکام ترخیصیه در واقع می خواهد بگوید که این عنوان منشأ حرمت نمی شود. این منافات ندارد که عنوان دیگری منشأ حرمت شود. این بیان اصلا در جایی هست که علت ترخیص مصلحت در ترخیص نباشد و الا اگر علت ترخیص مصلحت در ترخیص باشد که این عنوان نمی آید. آقای حائری ما هم امروز اشاره کردم گفتم بحثش را می اییم همین بود که در واقع ایشان به نظر می رسد که بحثی که دنبال کرده اند روی مبنای شهید صدر دارند دنبال می کنند و الا اگر مبنا متفاوت باشد بحث را نباید به این شکل

به نظر می رسد که در همان فضای اینکه علم اجمالی نمی دانم عرض کردم خود ایشان بالاخره مبناین هایی شان این است که در موارد احکام ظاهریه سببیت هیچ راه ندارد ثبوتا یا سببیت مشکل اثباتی دارد. اینجا که می فرمایند مشکل اثباتی اش تنها در جایی هست که ما بخواهیم سببیت محضه قائل شویم. ولی اگر سببیت را جزء المؤثر بدانیم احکام واقعیه و ملاکات واقعی را هم در محاسبه بیاوریم این خلاف ظاهر نیست. خب حالا

سؤآل:

پاسخ: ما آن حیثی که می گفتیم با این بیانی که الآن داریم منافات ندارد. این بیانی که الآن می خواهیم عرض کنیم این است که اگر شارع مقدس می گوید که از آن جهتی که لا یعلمون هست این لا یعلمون بودن منشأ می شود که شارع چیز جعل کند

سببیت دارد برای اباحه. این باشد دیگر آن حیثی هم که ما می گفتیم تام نیست. آن ما بحث هایی هم که مطرح می کردیم رو مبنای شهید صدر و در آن فضا بود. و الا عرض کردم که فضایی که

سؤال:

پاسخ: نه ما که تام نمی دانیم ما اشکال می کردیم. می خواهم بگویم که اصلا مدل بحث روی مبنایی که ما قائل به سببیت شویم در احکام ظاهریه با قائل به سببیت نشدن فرق می کند. این بحث هایش را بحث هایی که تا به حال می آوردیم روی آن فضا بود که به هر حال ما در احکام ظاهریه، تنها ملاکات واقعیه را مؤثر بدانیم. و اصلا برای خود حکم ظاهری هیچگونه ملاک مفسدتا و مصلحتا قائل نباشیم که اثرگذار باشد در حکم ظاهری.

خب حالا مرحوم اقای داماد می فرماید که در موارد علم اجمالی ادله احکام ظاهریه شامل موارد علم اجمالی می شود و جمع بین احکام ظاهریه و احکام واقعیه هم به این است که احکام ظاهریه منشأ می شود که احکام واقعیه از فعلیت بیفتند احکام ظاهریه یک نوع حکومت دارد نسبت به احکام واقعیه. احکام واقعیه ظهور اولیه اش این است که حکم واقعی فعلی است ولی در جایی که یک حکم ظاهری ناظر به حکم واقعی می آید، این معنایش این است که دیگر آن حکم واقعی فعلی نیست. این نظر دارد به نفی فعلیتی که ظاهر دلیل احکام واقعیه است. و بنابراین اگر ما بودیم و فقط احکام واقعیه و احکام ظاهریه، می گفتیم در موارد علم اجمالی، در جمیع اطرافش ترخیص جاری می شود. ولی یک مطلب دیگری اینجا هست. از روایات خیلی زیاد استفاده می شود که علم اجمالی منجّز است. آن وقت به تعبیر حاج آقا می فرمودند که القای خصوصیت از روایت خاصه مرحوم آقای داماد می فرمودند. این تقریب در تقریرات ایشان نبود. گفتند بحثش را ما بعدا می کنیم بعدا هم گشتم بحثش نبود. در همین بحث قطع بحث را مطرح کرده اند که عمده بحث روایات خاصه است و اینکه روایت خاصه ای که تنجیز علم اجمالی را به دنبال می آورد. فرمودند که ما این بحثش را بعدا می آوریم نبود. نمی دانم ایشان بعدا مطرح نکرده است یا فراموش کرده است یا اقای طاهری نیاورده اند. علی أی تقدیر من شروع کردم روایاتی که از آن تنجیز علم اجمالی استفاده می شود این روایات را جمع آوری کردن. یک سری روایات که اقای داماد هم اشاره می کند به صورت اجمالی اشاره می کند، ولی من حالا تفصیلا مواردش را که پیدا کردم خدمت شما عرض می کنم من شانزده روایت یادداشت کرده ام البته اکثر مضامینشان مشترک است اما عیب ندارد همین شانزده روایت را بخوانم. روایت های دیگری هم هست که بعدا عرض می کنم. این شانزده تا یکی روایت صحیحه سماعه است. من بر اساس جلد دو جامع الاحادیث این مواردی که من یادداشت کردم همه از جلد دو جامع الاحادیث است. سایر مجلدات را هنوز تفحّص کامل نکردم. در جلد 2 رقم 1284 همه اینها را آقای داماد اشاره کرده است ولی روایت نیاورده است گفته است چیزی که در روایات به این مضمون هست. به مضامینش اشاره کرده است. یکی بحث این است که روایت اسحاق بن عمار. این روایت را حالا در موردش یک نکته ای هست اول روایت را می خوانم بعد نکته سندی اش راهم عرض می کنم. روایت 1284 این است که بحث سندی جدی ندارد این که می گویم

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن سماعه قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

محمد بن یحیی عطار. احمد بن محمد بن عیسی. عثمان بن عیسی این اول واقفه بوده است ولی از واقفه بودن برگشته است. بعدا توبه کرده است و این که امثال احمد بن محمد بن عیسی که در دوره متأخر هستند اینها باید مال بعد از توبه کردن عثمان بن عیسی از وقف از او اخذ حدیث کرده باشند. احمد بن عیسی دوره های اوایل وقف را درک نکرده است. احمد بن محمد بن عیسی زمان امام رضا را درست درک نکرده است. می گوید عثمان بن عیسی توبه کرد و به احسن الیه بالمال در همان زمان امام رضا توبه کرده است. احمد بن محمد بن عیسی آن دوره ها را درک نکرده است. شاید سنش اقتضا کند زمان امام رضا را

چون اصل مشکل اینها این بوده است که یک سری مال دستشان بوده است که می خواسته اند این مال ها را بالا بکشند و اینها انکار کرده بودند و آن

ضرب المثل عربی است می گوید کل ......

حالا عن عثمان این است که این روایت در واقع صحیحه است. سماعه را هم ما مفصل در تعادل تراجیح بحث کردیم که ولو بعضی ها تصور کرده اند که سماعه واقفه است نه سماعه خودش واقفه نیست بلکه اشتباه شده است در بعضی از منابع مثل شیخ صدوق در بعضی جاها شیخ طوسی در بعضی موارد سماعه را واقفی دانسته اند. واقفه دو سه تا نکته بوده است که منشأ اشتباه شده است که سماعه را به عنوان واقفه معرفی کرده اند. یکی اینکه بعضی از روات اصلی سماعه از رؤسای واقفه بوده اند. مثل .... بن محمد که اصلی ترین راوی سماعه است بعد از سماعه هم امام جماعت مسجدسماعه در حضرموت بوده است. عثمان بن عیسی هم همین جور. این دو تا راوی اصلی سماعه بوده اند. یکی اینکه بعضی از واقفه دروغ بسته اند به سماعه روایاتی که در تأیید وقف است. دو رواویت من ذکر کردم آنجا که یک روایتش هم امام رضا گفته است که کذب زرعه عن السماعه. و آن کسانی که سماعه را واقفه دانسته اند به آن روایات توجه کرده اند ولی روایاتی که تکذیب کرده است راویان را به او توجه نکرده اند. نکته سوم اینکه واقفه های معروف یک سریشان ابن سماعه هستند. مثل حسن بن محمد بن سماعه. جعفر بن سماعه. البته آن سماعه ای که حسن بن محمد بن سماعه است این سماعه نیست. آن سماعه بن موسی است یا نمی دانم الآن جسن بن محمد بن سماعه اسم پدرش

نمی دانم سماعه بن محران نیست به هر حال. اسم پدرش هم موجود است. ولی همین که در کلمه سماعه مشترک هستند باعث اشتباه شده است. چون خیلی وقت ها این مسائل به اصطلاح مذهب و اینها خانوادگی بوده است. عمار ساباطی و خانواده اش. احمد بن حسن بن علی بن فضال و خانواده اش فطحی می شدند و امثال اینها این ارتباطات خانوادگی خیلی وقت ها باعث این مطلب می شده است همین مقدار باعث شده است برای اینکه اشتباه شود و سماعه به عنوان واقفه معرفی شود.

سؤال:

پاسخ: نه ابن سماعه چون واقفی بوده است کسانی که واقفی هستند فرزندان سماعه هستند در ذهن بعضی از چیزها منشأ خلط و اشتباه شده است. بحث این است که این که من بحث ها را دارم می آورم یک نکته مهمی وجود دارد آن این است که آدمیزاد اشتباه هم که می کند اشتباه منطقی می کند. اینجور نیست که هر چیزی ر همین جوری الکی اشتباه کند. اشتباه هم روی یک روال طبیعی است. ماباید بتوانیم برای آن اشتباه روال طبیعی درست کنیم. ان وقت میتوانیم بگوییم که اشتباه رخ داده است. این است که من اصرار به این جهت دارم برای طبیعی جلوه کردن آن اشتباه هست که بتوانیم به آن اشتباه ملتزم شویم.

سؤال:

پاسخ: حالا غیر از بزرگان. اصلا به طور طبیعی این است. آدمیزاد مجبور بر منطقی فکر کردن است. سرشت آدمیزاد سرشت

روایت این است صحیحه سماعه

قال سألت ابا عبد الله علیه السالم عن رجل معه

قال: سألت أبا عبد الله «عليه السلام» عن رجل معه إناءان فيهما ماء، وقع‏ في‏ أحدهما قذر لا يدري أيّهما هو؟ و ليس يقدر على ماء غيره؟

خب چه کار کند؟ می گوید

يهريقهما و يتيمّم‏

هر دو را باید بریزد و تیمم کند. با هیچ کدامشان نمی شود. خب این روایت اول. خب من روایات دیگر را الآن وقت نیست فقط آدرس هایش را می خوانم. ذیل رقم 1284 موثقه عمار. رقم 1361 صحیحه سماعه است. 1392 صحیحه محمد بن مسلم. 1402 روایت داود رقّی. صحیحه ابن ابی یعفور است که این بحث سندی دارد. 1405 صحیحه سماعه. 1406 صحیحه عنبثه بن مصعب. 1408 صحیحه حلبی. 1409 صحیحه محمد بن مسلم. 1410 صحیحه حسین بن ابی العلا 1427 مرسله یونس 1436. صحیحه علی بن مهزیار 1437. مسائل علی بن جعفر 154. صحیحه زراره 1588. صحیحه صفوان بن یحیی که یک قدری بحث سندی دارد 1619. این حالا روایاتی که من در جلد دوم من لا یحضر دیدم. در جلد های دیگر یک سری روایات هست من آنها را استقصا نکردم حالا اگر هر مقداری که بعضی هایش در ذهنم هست فی الجمله ولی استقصا نکردم آنها را بعدا عرض می کنیم. فردا این روایت هایش را بخوانیم خوب است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد